

روابط فرهنگی ایرانی - عربی عرصه‌های مشترک، ظرفیت‌ها، و محورهای آن

مسعود فکری*

چکیده

روابط انسانی از ضروری‌ترین مفاهیم پذیرفته‌شده میان افراد و جوامع بشری است. از میان این پیوندها روابط فرهنگی، که در دامنه فرهنگ نقش آفرینی می‌کند، اهمیت بیش‌تری دارد. فرهنگ فارسی را باید اصطلاحی فراگیرتر از فرهنگ ایرانی بنامیم، زیرا براساس اوضاع تاریخی و دوره‌های زمانی‌ای که ایران پشت سر گذاشته و مرزهایی گسترده را در برگرفته و ساختارهای حکمرانی گوناگون و رخ‌دادهای چشم‌گیری را شاهد بوده است آثار همه این‌ها در فرهنگ فارسی هویدا شده است؛ این فرهنگ از جمله فرهنگ‌هایی است که دربردارنده عنصر نزدیکی به دیگر فرهنگ‌ها و پذیرش آن‌ها براساس مشترکات و تفاوت‌های خود است. روشن است که فرهنگ‌ها، به‌ویژه فرهنگ‌های هم‌جوار، تأثیرگذاری و تأثیرپذیری دوسویه‌ای دارند و هیچ فرهنگی از این قاعده مستثنا نیست، خواه فرهنگ عربی و خواه فرهنگ فارسی. بر همین اساس، در نوشتار حاضر درصددیم برخی عرصه‌های مشترک این دو فرهنگ برای ساختن زمینه تعامل با تکیه بر زیرساخت‌های پیشینی به‌دست‌آمده طی قرن‌ها را تبیین کنیم تا آن را زمینه مناسبی برای گام‌های آینده قرار دهیم. مسئله اصلی این پژوهش تبیین بایستگی و امکان‌پذیری روابط فرهنگی ایران و عرب براساس نقاط مشترک و ظرفیت‌های بالفعل یا بالقوه است. به‌منظور دستیابی به چنین هدفی باید پیشینه‌های تاریخی و اوضاع اکنون و کرانه‌های پیش رو را از جهت روابط فرهنگی میان دو جامعه عربی و ایرانی بررسی کنیم؛ هرچند طبقه‌بندی این پژوهش صرفاً پرداختن به دوره‌های زمانی این روابط نیست؛ اگرچه طبقه‌بندی زمانی آن از جهت تأثیر آن در شفاف‌سازی موضوع بحث و پرده‌برداشتن از زوایای پنهان آن اهمیت دارد.

کلیدواژه‌ها: روابط فرهنگی، ایران، جهان عرب، ظرفیت‌ها.

* دکترای فلسفه و کلام اسلامی، دانشیار دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه تهران، dr.m.fekri@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۹/۱۵، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۱۰/۲۱

۱. مقدمه

بی‌گمان فرهنگ‌ها دستاورد تجربه‌ها و آموزه‌هایی است که آدمی به آن‌ها دست یافته و از نظر فردی و اجتماعی در هم‌زیستی و ارتباط با دیگر انسان‌ها در محیط پیرامون خود آن را از سر گذرانده است. بررسی عوامل و پدیدآورندگان بنیادین هر فرهنگی راه را برای شناخت ویژگی‌ها و خصوصیات مشترک آن فرهنگ و فرهنگ‌های مشابه خود به‌منظور بالابردن سطح تعامل و پیوند و در پی آن هم‌افزایی فرهنگی هموار می‌کند و به پاسداری از هویت فرهنگ اصیل و ریشه‌دار در تاریخ یاری می‌رساند؛ زیرا هر ملت و جامعه‌ای با فرهنگ خود شناخته و متمایز می‌شود. شاید سخن گفتن درباره‌ی تعریفی فراگیر از فرهنگ، که مورد توافق اهل دانش و پژوهش باشد، دشوار به‌نظر برسد به‌ویژه آن‌که بتواند همه‌ی عناصر و مؤلفه‌های آن را در برگیرد (یلوچ، ۲۰۱۴: ۱۴)، اما بسیار روشن است که فرهنگ به معنای گسترده و فراگیر آن دربردارنده‌ی همه‌ی اندیشه‌ها، دیدگاه‌ها، باورها، رفتارها، سنت‌ها، و آداب و رسوم است که در جامعه‌ی کوچک یا بزرگی متعارف شده و رواج یافته است، هرچند ارزیابی دیگران درباره‌ی آن مثبت یا منفی باشد.

ریموند ویلیامز (Raymond Williams) بر این باور است که فرهنگ میراث ارزش‌های دینی و معنوی پس از کاهش نقش کلیسا در تمدن غرب است (ویلیامز، ۱۹۸۶: ۵).

درباره‌ی نسبت میان فرهنگ و تمدن رویکردهای گوناگونی وجود دارد، اما در دسته‌ای از تعاریف متداول از فرهنگ آن را تلاشی انسانی دانسته‌اند که جامعه‌ی بشری برای برطرف کردن تنگنانهایی که با آن روبه‌روست به‌کار می‌بندد (محمد عارف، ۲۰۰۲: ۱۵).

هنگامی که از عناصر فرهنگ و مؤلفه‌های آن سخن می‌گوییم باید به اندیشه‌ها، دیدگاه‌ها، و باورهایی توجه کنیم که زیرساخت اساسی شکل‌گیری رفتارها و پدیده‌های عملی به‌منزله‌ی نتایج و دستاوردهای آن را تشکیل می‌دهند.

بر همین اساس ادوارد تایلور (Edward Taylor) فرهنگ را ترکیبی از شناخت، باور، هنر، ادبیات، اخلاق، قانون، عرف، توانمندی‌ها، و عادت‌هایی می‌داند که آدمی در جایگاه عضوی از جامعه آن‌ها را به‌دست می‌آورد (زیاده، ۱۹۸۷: ۳۱).

مبنای این زیرساخت‌های شناختی، چه تأمل و بررسی دیدگاه‌های دیگران و نقد و بررسی آن‌ها باشد و چه پیام آسمانی، اساس فهم پدیده‌های فرهنگی و پیوند میان اجزای آن به‌منزله‌ی مجموعه‌ای هم‌گون و یک‌پارچه خواهد بود که جامعه آن را به‌منزله‌ی فضای زیستی - روحی خود، همان‌گونه که در هوای طبیعی از زندگی برخوردار است و در آن نفس می‌کشد و زندگی می‌کند، می‌پذیرد.

هنگامی که می‌خواهیم فرهنگی از فرهنگ‌ها را به‌نحوی خاص بررسی کنیم و مشترکات و تفاوت‌ها را بیابیم باید بر آنچه در یک نام‌گذاری دوگانه «زیرساخت‌های فرهنگی» و «پدیده‌های فرهنگی» می‌نامیم توجه کنیم. در این‌جا توجه ما صرفاً به بعد نظری و شناختی این پژوهش، با وجود اهمیت آن در شفاف‌سازی موضوع و ترسیم چهارچوب‌های اصلی آن به‌منزله نقشه راه برای فعال‌سازی ظرفیت‌ها و نمایان‌کردن چشم‌اندازهای پیش‌رو، نبوده و به بعد کارکردی آن نیز توجه کرده‌ایم. در این‌جا ناگزیر با دو مفهوم دیگر نیز سروکار خواهیم داشت و در ادبیات پژوهش از آن‌ها استفاده خواهیم کرد.

نخست تعامل فرهنگی و دیگر هم‌پوشانی یا درهم‌آمیختگی فرهنگی است. درباره مفهوم نخست، که در عربی از اصطلاح «المثاقفه» استفاده می‌شود، گاهی به معنای منفی یعنی چیرگی و غلبه فرهنگی از آن یاد می‌شود و گاهی به معنای مثبت یا ختثای تبادل فرهنگی (کوش، ۲۰۰۲: ۷۰).

مفهوم «مثاقفه» در گفت‌وگوهای عربی اخیر بعد مثبت به خود گرفته است و تعامل دوسویه یا چندسویه فرهنگی را در برمی‌گیرد (المنصره، ۱۹۹۶: ۱۷).

از همین روی که ممکن است مفهوم «مثاقفه» چیرگی یا ستیز فرهنگی را در خود بگنجانند برخی ترجیح داده‌اند از هم‌پوشانی یا تبادل فرهنگی (در عربی التداخل الثقافي)، که دربرگیرنده گفت‌وگو و تعامل فرهنگی است، بهره‌گیرند (ابوهیف، ۲۰۰۱: ۶۳).

بر همین اساس، محمد عابد الجابری بر این باور است که هم‌پوشانی فرهنگی مفهومی بی‌طرفانه است و در خود لایه ایدئولوژیک و عقیدتی ندارد؛ زیرا این مفهوم بدون وابستگی و گرایش و فروافتادن در چالش و درگیری واقعی تاریخی را بازگو می‌کند که پایش آن، آن‌گونه که هست، بدون پوشش‌سازی برای آن در گذر تاریخ صورت گرفته است (الجابری، ۲۰۰۸: ۳۳).

سخن در باب این‌که فرهنگ دستاوردی تاریخی یا نیازی بشری است و رابطه آن با تاریخ چیست فراوان است (العروی، ۲۰۰۵: ۳۴)، اما ناگزیر از واگذاری آن به مجال دیگر برای بازشناسی مفهوم فرهنگ‌ایم.

در این‌جا به‌منظور روش‌شناسی مصداقی پژوهش می‌توان به محورهای پژوهشی به‌نحوی گذرا اشاره کرد، هرچند هر یک خود به مطالعه مستقل و ژرفی نیازمندند.

نخست: پیشینه‌های تعامل فرهنگی میان جامعه ایرانی و عربی؛

دوم: عناصر و عرصه‌های فرهنگی دارای ظرفیت فعال‌سازی و به‌کارگیری؛

سوم: موانع و بازدارنده‌های فعال‌سازی این ظرفیت‌ها؛

چهارم: سازوکارها و شیوه‌های اجرایی گام‌های عملی در آینده؛

پنجم: نقش نخبگان، برجستگان، و اندیشمندان در جهت‌بخشی و هدفمند کردن این تعامل فرهنگی.

در خصوص محور نخست، که عبارت است از پیشینه‌های تعامل فرهنگی، همین بس که مجموعه بزرگی از مطالعات گذشته و نوین، که عهده‌دار نمایاندن نقش مثبت دو فرهنگ در شکل‌گیری تمدن اسلامی بوده‌اند، به آن پرداخته‌اند و این موضوع در صدها و هزاران تألیف و فعالیت علمی، ادبی، و غیره در عرصه‌های گوناگون دانش و دستاوردهای معرفتی آشکار می‌شود، که کتاب‌خانه بزرگ اسلامی را غنا بخشیده و آن را طی قرن‌ها و دهه‌ها پر کرده است.

بی‌گمان در مشخص کردن موضع خود در برابر این میراث بزرگ، که بسیاری از فرهنگ‌ها در آن سهیم‌اند، به‌ویژه در صدر آن‌ها فرهنگ عربی و ایرانی، باید به دو نکته مهم توجه کنیم. نخست، افتخار و عزتمندی به این میراث و گذشته آن در حکم سرمایه و پشتیبان گرانمایه‌ای که از هویت تاریخی ما حکایت می‌کند و علاوه بر آن، این میراث از توانمندی‌های بزرگ امت اسلامی برای گسترش عرصه علم، دانش، و مرزهای آن نشان دارد. این همان موضوعی است که سرخوردگی و خودکم‌بینی را، که متأسفانه بر نسل کنونی چیره شده و بر جامعه شرقی چنبره زده است، از رونق می‌اندازد و دست‌هایی که دام غرب‌زدگی و خودباختگی در برابر فرهنگ‌های وارداتی را بافته کوتاه می‌کند، دست‌هایی که به دنبال گسترش نفوذ خود و تسلط اقتصادی‌اند تا منافع مادی خود را به بهای ویرانی بنای دیگر فرهنگ‌ها هم‌چون فرهنگ اسلامی و ایرانی تأمین کنند. به این موضوع مهم باید در جای دیگری به تفصیل پرداخت.

دوم، زنده کردن دوباره این میراث سرشار و بهره‌گیری از آن در ساختار معرفتی زنجیره‌وار و هرمی، که بر حلقه‌های پیشین برای ساخت حلقه‌های نوین آن تکیه می‌کنیم. پوشیده نیست که از جمله آفاتی که محافل علمی و فرهنگی به آن دچار شده‌اند ایستایی در مرحله نخست و صرفاً افتخار کردن و مغرور شدن به این میراث و نادیده گرفتن امر دوم و بی‌توجهی به آن است. در این زمینه و براساس دیدگاه‌های رایج در عرصه روابط بین‌الملل می‌توان به سه رویکرد تعاملی، تعارضی، و تباینی اشاره کرد:

در رویکرد نخست امکان پیوند و ارتباط میان فرهنگ‌ها و تمدن‌ها پذیرفته شده است و چگونگی و شیوه عملیاتی کردن آن بررسی شده است. ایده گفت‌وگوی تمدن‌ها از این رویکرد نشئت می‌گیرد؛

در رویکرد دوم اصل بر ناسازگاری و ناهم‌گونی فرهنگ‌ها و تمدن‌ها و امکان‌ناپذیری یا کم‌امکان‌پذیری ارتباط و پیوند میان آن‌هاست. دیدگاه هانتینگتون در خصوص برخورد تمدن‌ها بر همین رویکرد مبتنی است؛ در رویکرد سوم هریک از فرهنگ‌ها می‌تواند بی‌ارتباط یا بدون درگیری با فرهنگ دیگری به گونه‌ای خودکفا به حیات خود ادامه دهد. در این نوشتار، براساس واقعیت تاریخی تحقیق‌یافته در روابط ایران و عرب، رویکرد سوم را برگزیده‌ایم و درصدد تبیین چگونگی و ظرفیت‌های فعال‌سازی آن‌ایم.

۲. عرصه‌های فرهنگی دارای ظرفیت برای پویاسازی روابط عربی-ایرانی

این عنوان مهم‌ترین محوری است که فرضیه امکان‌پذیری روابط فرهنگی ایران و عرب مبتنی بر آن بوده و در حقیقت آن را گوهر بحث می‌دانیم، اما پیش از این و به‌منظور توضیح جانبی باید به نقد و اشکالی پنهان که ممکن است در معرض پاسخ به آن قرار گیریم اشاره کنیم. در این مقاله کوشش شده است مفهوم فرهنگ را برای این‌که بعد علمی و معرفتی را نیز در برگیرد گسترش دهیم. دلیل این موضوع آن بوده است که درصدد ارائه و نمایاندن نگاهی فراگیر به این روابط دوسویه میان جامعه عربی و ایرانی در سطح نخبگانی و عمومی، با وجود تفاوت‌ها از جهت سطح و سازوکارها، بوده‌ایم. از همین روی به ابعاد دیگری از عرصه‌های فرهنگ نیز پرداخته شده است. نکته دیگر این‌که گفت‌وگو کرانه اندیشه است و نمی‌توان گفت‌وگو را جز با تکیه بر مبنای باور دیگری، در جایگاه سوی دیگر بحث و اظهارنظر و دارای موضع، که چه‌بسا با موضع و دیدگاه سوی دیگر متفاوت باشد، پیش برد. از این رو، باید مبنای مشترک را به‌منزله زیرساخت گفت‌وگوی دوجانبه و چندجانبه پی گرفت.

نخستین عرصه زمینه فکری و شناختی است. رویکردهای معرفتی در دو قرن اخیر به دنبال درگیری با جریان‌های فکری غرب، که وابسته به پدیده مدرنیسم و نوگرایی و پسانوگرایی و یا وابسته به عوامل دیگر است، در درون جامعه شرقی نمودار شده است این جریان‌ها در چهارچوب مکاتب فکری، فلسفی، و اجتماعی هویدا شده‌اند.

از آن‌جا که پیش‌گامان این مکاتب و رویکردها درصدد نظریه‌پردازی و پایه‌گذاری مبانی و اصول فکری، اندیشه‌ها، و نگرش‌های خود بوده‌اند، تبادل این دیدگاه‌ها و نقد و بررسی آن در سطح دانشمندان، برجستگان، و اندیشمندان به تقویت و پختگی آن‌ها مدد می‌رساند

و ساختارهای معرفتی قابل قبول و داوری‌شده‌ای ارائه می‌دهد که روند فکری جامعه را ترسیم می‌کند و از فروافتادگی آن در پرتگاه فرهنگ‌های وارداتی و گرفتاری اندیشه‌های ناسازگار با اهداف ملی و دینی شهروندان جامعه شرقی جلوگیری می‌کند.

برخی اندیشمندان معاصر به‌خوبی مسائل نوین را در عرصه فکر و اندیشه، با وجود رویکردها و جهت‌گیری‌های متفاوتشان، می‌شناسند و از همین روی دیدگاه‌ها و اندیشه‌هایی را که با برخی مبانی اندیشه شرقی سازگاری و هم‌پایی دارد تولید کرده‌اند؛ هرچند نمی‌توان گفت که همه آن‌ها با فرهنگ اسلامی سازگاری دارند، زیرا در درون خود دچار ناسازگاری‌اند.

پیوند روشمند و هدفمند میان این اندیشمندان سبب نزدیک‌شدن آنان و کارآمدی این روند سودمند و ضروری برای دو جامعه خواهد شد و این موضوع از طریق نشست‌ها، کارگاه‌های آموزشی، و همایش‌های برنامه‌ریزی‌شده به‌گونه‌ای هدفمند و منظم تحقق می‌یابد.

۱.۲ عرصه علمی زیرساخت پایدار و کارآمد روابط فرهنگی

از آن‌جا که جهان در دوران کنونی شاهد تحولات خیره‌کننده‌ای در عرصه علم و گسترش دامنه آن در چهارچوب رقابتی شگفت‌انگیز بوده است و ملت‌ها دریافته‌اند که پیش‌رفت و اعتلای آنان مشروط به ایفای نقش مثبت و تأثیرگذار در زمینه دانش است و زندگی کریمانه و سعادت‌مندانه جز از این راه به‌دست نمی‌آید، به علم و مطالعات و پژوهش‌های علمی روی آورده و به آن اهتمام ورزیده‌اند. پس از دورانی از سستی، ایستایی، و رکورد علمی که سبب پس‌افتادن جوامع شرقی از رقیب غربی خود شد، اندیشه روی آوردن به علم و فعالیت در عرصه آن اندک‌اندک رو به رشد گذاشت هرچند تاکنون هنوز به سطح شایسته خود نرسیده است.

اما راه‌اندازی و تأسیس دانشگاه‌ها و مراکز علمی و پژوهشی به این حرکت مبارک یاری رسانده است و حضور مجموعه‌ای از دانشمندان، متخصصان، و کارآموزان در عرصه‌های گوناگون علمی با نقش مثبتی که در درون کشورهای خود و بیرون آن ایفا می‌کنند پشتوانه علمی بزرگ و سرمایه‌گران‌بهایی را پدید آورده است که می‌توان آن را در خدمت دو جامعه ایران و عربی مبادله کرد؛ به‌ویژه آن‌که ایران از پیش‌رفت درخور ملاحظه‌ای در بسیاری از دانش‌ها برخوردار بوده است و در خودکفایی علمی در بسیاری از تخصص‌های کم‌یاب پیش‌گام است و این تعامل علمی در چهارچوب همکاری دوجانبه و چندجانبه مقدور و ممکن است.

مراکز علمی و پژوهشی ایران از جمله مسئولیت‌های نهاده بر دوش خود را یاری‌رساندن به جوامع اسلامی در تحول و توسعه پایدار می‌داند؛ زیرا آن را از منافع و مصالح همه امت اسلامی به‌شمار می‌آورد. از آن‌جا که عرصه فناوری و دستاوردهای پیش‌رفت فناورانه نتیجه بعد علمی است، همکاری در این زمینه گامی سودمند در تقویت روابط بین قشر فرهیخته علمی به‌شمار می‌آید؛ همان‌گونه که این امر در مشارکت طرف‌های مرتبط در نمایشگاه‌ها، نشست‌ها، و جشنواره‌های برگزار شده در این خصوص در ایران و کشورهای عربی تجلی می‌یابد.

۲.۲ ادبیات آینه‌ای برای نمایش چهره فرهنگی

بی‌گمان هر کس اندک آشنایی‌ای با ادبیات فارسی و عربی داشته باشد اعتراف می‌کند که پیوند استوار میان دو ادبیات، چه از جهت شکل و ظاهر و چه از جهت محتوا و مضمون، جایگاه برجسته‌ای در برقراری ارتباط و نزدیکی و حتی درهم‌آمیختگی آن دو در بسیاری از ابعاد دارد؛ به‌گونه‌ای که می‌توان هر یک را از دیگری از جهت عناصری که به آن غنا بخشیده است تهی کرد. ادبیات آینه‌ای عناصر فرهنگی گوناگون از جمله اندیشه و رفتار، سنت‌ها، آداب و رسوم، احساسات، و ویژگی‌های روحی است. از این رو، آشنایی با آن به الهام‌گرفتن از مفاهیم نوینی می‌انجامد که در تحول نگرش آدمی درباره خویشتن، جهان، و هم‌نوعان او تأثیر می‌گذارد.

ادبیات نزدیک‌ترین راه پیوند و ارتباط انسان در ساحت اندیشه و جان‌مایه است. شهروند ایرانی وقتی قصیده‌ای از یک شاعر عرب یا رمان و نمایش‌نامه‌ای از کتاب‌های آنان را می‌خواند گویی نیروی خیال و مجسم‌سازی او را به فضاهایی آشنا می‌برد که در آن احساس آسودگی می‌کند و از آن لذت می‌برد.

ادیبان، به‌ویژه ایرانی، از گذشته بسیار دور آثار ادبی خود را سرشار از ساختارهای عربی کرده و با مفاهیم برگزیده از میراث عربی غنا بخشیده‌اند و بهترین گواه این امر اشعاری است که شاعران ایرانی سروده و نویسندگان نظم و نثر عربی از ایرانیان به رشته تحریر درآورده‌اند؛ بی‌آن‌که بخواهند این دو زبان را از یک‌دیگر جدا کنند و یا یکی را بر دیگری ترجیح دهند. توجه دوباره به اهمیت ادبیات نشان از آن دارد که مجموعه بزرگی از استادان و پژوهش‌گران ایرانی تولیدات ادبی و مکاتب آنان را پی گرفته و این اهتمام کم‌تر از سطح صاحبان اصلی زبان عربی نیست.

در عرصه ادبیات، گویا اشتراک ادبی واقعیت هم‌پوشانی چندجانبه این دو ادبیات فاخر و ریشه آن است، که هم مضمون و هم ساختار و تصویرسازی هنری و وزن‌های شعری را نمایان می‌کند؛ به گونه‌ای که شعر فارسی پس از هم‌زیستی با زبان عربی واجد وزن، قافیه، و بحرهای شعری می‌شود.

همان‌گونه که نثرنویسان برجسته عرب هم‌چون عبدالحمید کاتب، ابن مقفع، صاحب بن عباد، ابن عمید خراسانی، و بدیع‌الزمان همدانی در هر دو عرصه فارسی و عربی توانمندی بسیار زیادی داشته‌اند و به پدیدآمدن عرصه تعامل دو ادبیات و زبان کمک‌های شایانی کرده‌اند (یلوح، ۲۰۱۴: ۱۵۶).

دانش‌نامه‌ها، رساله‌ها، پژوهش‌ها، و مقالات علمی و دانشگاهی معتبر گویای این استقبال گسترده و علاقه‌مندی روبه‌رشد آنان است و این راهی دوسویه است که باید در هر دو فرهنگ از آن بهره‌گیرند.

۳.۲ زبان ابزار ارتباط و گفت‌وگو

با این‌که زبان رستنگاه ادبیات و راه منتهی شده به آن است، اما خود آن نیز نقش مثبت، مهم، و هدفمندی در برقراری ارتباط میان این دو فرهنگ داشته است؛ زیرا نقش واسطه را برای فعال‌سازی ارتباط و گفت‌وگو در عرصه‌های مختلف حتی غیرفرهنگی مثل دیپلماتیک و بازرگانی و مانند آن ایفا می‌کند. علاوه بر آن، زبان ابزار کارآمدی برای آشنایی با سنت‌ها، آداب و رسوم، عادت‌ها، و دیگر مؤلفه‌های فرهنگ است و زبان ملت‌ها بازنمایان‌کننده آن‌هاست. مبالغه نخواهد بود اگر بگوییم گام نخست و دارای اولویت برجسته برای فعال‌سازی روابط و گفت‌وگوها پرداختن به آموزش زبان است و این همان امری است که آشنایان با فرهنگ از گذشته دریافته‌اند، هرچند در دوره‌های تاریخی دچار نوسان شده است.

برخی محققان عرب بر این باورند که ادعای جدایی زبان و ادبیات از عامل خردورزی در هم‌پوشانی فرهنگ عربی - ایرانی پذیرفتنی نیست، بلکه بر این تأکید دارند که زبان و ادبیات عرصه بزرگی از این هم‌پوشانی را حتی از نظر عقلی پدید آورده است؛ به‌ویژه آن‌که پیش‌گامان هر دوره و نوآوران آن در چنین عرصه‌هایی مشارکت داشته‌اند و از این رو آثار زبانی و ادبی آنان از آن عوامل تأثیرگذار و کوشش‌های خردگرایانه تأثیر پذیرفته است.

ریشه‌های هم‌پوشانی زبان عربی - فارسی به آغازین سال‌های دوره اموی، به‌ویژه دوره عبدالملک مروان، پنجمین خلیفه اموی بازمی‌گردد که توجه ویژه‌ای به سامان‌بخشی تلاقی دو زبان عربی و فارسی داشته است (یلوح، ۲۰۱۴: ۱۴۱).

در گذشته شخصیت‌های بسیاری به این روند هم‌پوشانی زبان عربی — فارسی توجه کرده‌اند. جاحظ از ادیبان مشهور عرب از جمله این افراد است و از این رو برخی نمودهای این هم‌پوشانی را پی گرفته و در کتاب *البیان و التبيين* خود به آن اشاره کرده است. او می‌گوید: آیا نمی‌بینی که اهل مدینه وقتی گروهی از فارس‌ها در قدیم بر ایشان وارد می‌شدند از واژگان فارسی استفاده می‌کردند مثلاً واژه خربزه (معادل بطیخ عربی) را به کار می‌بردند (جاحظ، ۱۹۷۵: ۱۰). در همین زمینه نمونه‌ها و مثال‌های فراوانی را ذکر می‌کند که گواه بر هم‌پوشانی زبانی و ادبی است.

بیهقی در کتاب خود به نام *تاریخ بیهقی* در دسته‌بندی ملت‌ها براساس دانش‌هایشان فارس‌ها را دارنده علم اخلاق معرفی می‌کند و می‌گوید: رومیان از دانش طب، یونانیان از حکمت و اصول پزشکی و منطق، هندیان از حساب و نجوم، و فارس‌ها از علم اخلاق برخوردار بوده‌اند (بیهقی، ۲۰۰۳: ۹۲).

از همین جهت بسیاری از مباحث اخلاقی و تربیتی از فارسی به عربی ترجمه شده و تأثیر شگرفی در فرهنگ عربی داشته است و این بنیان زبان نوینی را در زبان عربی ایجاد کرده است (بلوچ، ۲۰۱۲: ۱۴۴).

امروزه نیز ترجمه به‌مثابه دریچه‌ای گشوده به دو سوی زبان مبدأ و مقصد نقش برجسته‌ای در برقراری پیوند فرهنگی دارد و البته این نسبت در سمت عربی به فارسی بسیار برجسته‌تر و پرمایه‌تر از سمت فارسی به عربی آن است که به‌نظر می‌رسد اهتمام‌ورزان به روابط فرهنگی باید به این مهم و کاربرد آن توجه بیش‌تری کنند.

در عرصه زبانی وجود واژگان مشترک فراوان، چه با اشتراک معنایی در دو زبان و چه با تفاوت معنایی، بین زبان عربی و فارسی بیش از هر زبان دیگری نزدیکی ایجاد کرده است. این امر نه فقط در واژگان بلکه در ساختار تأثیرپذیرفته از دانش صرف و ساخت واژگان عربی نیز رواج یافته است؛ مثلاً واژه کفاش برگرفته از ریشه‌ای فارسی است، اما ساختار صیغه مبالغه آن بی‌گمان از تأثیرپذیری واژه‌سازی فارسی از عربی نشان دارد (همان: ۱۵۴).

برای نمونه توجه به فراگیری زبان عربی با چشم‌پوشی از بعد کاربردی آن برای فهم و درک متون اسلامی، که قانون اساسی جمهوری اسلامی نیز به آن تصریح و تأکید دارد، از نمونه‌های بنیادین این پیوند فرهنگی است. یادگیری زبان عربی در قالب آموزش‌های رسمی یا آزاد برای آموختن مهارت‌های کاربردی زبان براساس نیازهای زبانی امروزین امری است که در گوشه و کنار ایران رواج یافته و در راه‌اندازی مؤسسات آموزشی آزاد، برگزاری دوره‌های آموزشی، و انتشار روزنامه‌ها و مجلات منتشر شده به زبان عربی نمایان شده است.

این خود گواهی بر اهمیت زبان عربی برای ایرانی‌تباران به‌مثابه پنجره‌ای گشوده به سوی فرهنگ عربی است. جای شگفتی نیست که مجموعه‌ای از کتاب‌ها، مجلات، روزنامه‌ها، پایان‌نامه‌ها و رساله‌های دانشگاهی، پایگاه‌های اطلاع‌رسانی، و گروه‌های زبان عربی که عهده‌دار آموزش این زبان در ایران‌اند قابل مقایسه با زبان دوم در هیچ کشور دیگری نیستند. از جهت شمار خوانندگان و اهتمام‌ورزان به آثار منتشرشده به این زبان، چه در شکل مکتوب و چه در شکل الکترونیکی، جامعه ایران قابل مقایسه با کشورهای دیگر نیست؛ هم‌چنین توجه و اهتمام به آموزش زبان فارسی، به‌منزله خواهرخوانده زبان عربی، در ساخت تمدن ریشه‌دار اسلامی به‌نوعی ارتباط فرهنگی عربی و فارسی خواهد بود. از جمله سازوکارهای آن پیش‌نهاد همکاری با بخش‌های آموزشی دو زبان در ایران و در سرزمین‌های عربی و یا برگزاری دوره‌های برنامه‌ریزی‌شده زیر نظر این مؤسسه‌ها در هر دو منطقه است.

۴.۲ هنر پشتوانه‌ای روحی و ریشه‌دار برای روابط فرهنگی

از جمله عناصر فرهنگی که قشرها و مراحل سنی و اجتماعی گوناگون را در برمی‌گیرد هنر و گونه‌های آن از جمله تئاتر، سینما، نقاشی، عکاسی، موسیقی، هنرهای دستی، و مانند آن است و از آن‌جا که هنر انگیزه‌های روانی را برانگیخته می‌کند و تأثیرهای مثبتی در جان و روان آدمی دارد از عناصر پایدار و کارآمد در ریشه‌دارکردن پیوستگی و وابستگی فرهنگی و تأثیرپذیری از آن محسوب می‌شود.

آثار هنری با ویژگی تجسم‌یافتگی آن در سلیقه‌ها و نیروی نوآورانه و توانایی تحقق‌بخشیدن قوه سرکش خیال‌پردازی مجموعه‌ای از عناصر فرهنگی را به‌گونه‌ای فشرده و اختصاصی نمایان می‌کند. یک قطعه موسیقی سنتی یا ملی با آهنگ دل‌نشین و پژواک دل‌ربای خود انگیزه‌های احساسی و روانی شنوندگان خود را برانگیخته می‌کند همان‌گونه که یک فیلم سینمایی یا نمایش‌نامه روی صحنه چنین تأثیری دارد.

از آن‌جا که هنرها شیوه‌ها و رویکردهای گوناگونی دارند، عرصه‌های آن اقشار اجتماعی بیش‌تری را به خود جلب می‌کند و این را می‌توان از طریق برگزاری جشنواره‌ها، نمایشگاه‌ها، کنسرت‌های موسیقی، نمایش‌ها، و مانند آن تحقق بخشید.

هنرمندان ایرانی در خلق کارهای هنری بسیار توانمندند و این حاکی از فرهنگ و محیطی است که چنین آثار هنری در آن ظهور یافته است؛ همان‌گونه که در سرزمین‌های عربی پویای هنری درخور توجهی یافت می‌شود که نمایش و عرضه آن‌ها می‌تواند ارتباط فرهنگی را تقویت کند.

۵.۲ میراث فرهنگی در آمدی بر پیوند گذشته به اکنون

پیشینه برجسته عرب‌ها و ملت ایران و آنچه این گذشته ریشه‌دار از آثار باستانی در طول قرن‌ها به‌جای گذاشته است نمایان‌گر هویت ملی و ویژگی‌های مردمی است که موجب سرافرازی و افتخارورزی هر جامعه‌ای به گذشته خود می‌شود. بی‌گمان میراث اسلامی دستاورد تلاش‌های مشترکی است که طی قرن‌ها به‌کار بسته شده است، اما آشنایی با میراث کهن و مطالعه و بررسی آن در استوارسازی روابط فرهنگی دوجانبه تأثیر دارد و این زمینه در ایران و کشورهای عربی به‌فراوانی یافت می‌شود.

در گوشه و کنار ایران نمادهای میراث فرهنگی تجسم‌یافته در آثار باستانی به‌جای مانده از دوران گذشته تمدن ایرانی-اسلامی، که نمایان‌گر نقش و سهم ایرانیان در پدیدآمدن کاخ بلند تمدن اسلامی بوده است، می‌تواند پل برقراری ارتباط، شناخت، و آگاهی شهروندان عرب امروز با پیشینه این پیوند باشد. مساجد، تکیه‌ها، خانقاه‌ها، زیارتگاه‌ها، و کاروان‌سراهای قافله‌های زیارتی هرچند از جنس مادی و فیزیکی عناصر فرهنگی‌اند، اما آشنایی با آن‌ها می‌تواند نقش مهمی در عرصه تبادل فرهنگی ایفا کند. نمونه‌های مشابه این آثار باستانی برگرفته از فرهنگ اسلامی در کشورهای مختلف عربی نیز برای ایرانیان می‌تواند منشأ گرایش و نزدیک‌تر شدن به فرهنگ عربی باشد؛ برای مثال یک گردش‌گر عرب وقتی خود را در مسجد امام اصفهان، که شاه‌کار هنر در خدمت فرهنگ اسلامی است، می‌بیند و آیات نقش‌بسته بر در و دیوار و کتیبه‌های نگارش‌یافته به خط عربی را ملاحظه می‌کند، خود را در فضایی مانوس از اشتراک فرهنگی می‌یابد. همین احساس تقارب فرهنگی را می‌توان برای ایرانیان بازدیدکننده از مسجد اموی در دمشق نیز دریافت. از این رو نمادهای میراث فرهنگی چنانچه در معرض آشنایی شهروندان دو جامعه ایران و عرب قرار گیرند، حتی اگر مربوط به دوران پیش از اسلام آن دو باشد، به فهم و شناخت ریشه‌های تمدنی و فرهنگی یک‌دیگر و در نتیجه امکان تفاهم و ارتباط بیشتر کمک خواهد کرد.

۶.۲ مبانی اسلامی و باورهای دینی ستون استوار روابط فرهنگی

از آنجا که شمار فراوانی از کشورهای عربی و شهروندان آن‌ها پیروان اسلام بوده‌اند و زمینه‌های مشترکی در باورها، مناسک، و آداب دینی خود دارند، ارزش‌ها و اصول اسلامی آن‌ها، با چشم‌پوشی از تفاوت‌های مذهبی و فرقه‌ای، که در مقایسه با مبانی و اصول دینی

حاشیه‌ای و جانبی محسوب می‌شوند، زمینه مساعدی را برای ارتباط فرهنگی فراهم می‌آورد. این مشارکت گسترده همه اقشار در انجام دادن مناسک و برگزاری مراسم‌ها و مناسبت‌های دینی تجسم می‌یابد، که دوران‌های گذشته و حال حاضر در ایران و کشورهای اسلامی شاهد آن بوده‌اند.

مناسک حج و دیگر مناسبت‌های اسلامی، مثل اربعین و شهادت امام حسین (ع)، که خیل بزرگی از جمعیت را در خود جای می‌دهد نمونه خوبی برای این مشارکت فرهنگی است. در عرصه اشتراک دینی، با توجه به پیشینه پذیرش و گسترش اسلام در جامعه ایران، همواره، با وجود تنوع و تعدد فرقه‌های مذهبی، اصول و مبانی مشترک دین اسلام بین جامعه ایرانی و عربی خود فراهم‌سازنده تعامل فرهنگی میان آن دو است.

عنصر سامان‌بخش دین در هم‌پوشانی فرهنگی نقش پراهمیتی در فراهم کردن فضای عمومی برای این هم‌پوشانی فرهنگی میان عرب‌ها و فارس‌ها دارد که پس از پیدایش اسلام مورد توجه قرار گرفته و تحقق یافته است؛ حتی برخی بر این باورند که پیش از فتح ایران به‌دست سپاهیان مسلمان عرب بسیاری از گروه‌های ایرانی مسلمان شدند و همین امر نقش به‌سزایی در سرعت‌بخشیدن به فتح ایران و پیش‌رفت سپاه مسلمانان در منطقه قزوین و خراسان داشته است (یلوح، ۲۰۱۴: ۸۳).

امروزه نیز اشتراکات دینی مسلمانان، که در انجام دادن مناسک و برگزاری مراسم‌های مذهبی هم‌چون حج و عمره و جشن‌های اسلامی هم‌چون عید قربان و عید فطر و سفرهای زیارتی به شهرهای مقدس و موارد بسیار دیگر تجلی می‌یابد، ما را در عرصه مهم و ماندگار دیگری با جامعه عربی مسلمانان مشترک می‌کند.

۳. موانع و بازدارنده‌های فعال‌سازی ظرفیت‌ها

پس از آن‌که درباره ظرفیت‌های فرهنگی در دسترس به‌منزله فرصت‌های فراهم‌آمده‌ای که می‌توان از آن برای تقویت این روابط استفاده کرد، به‌اختصار سخن گفتیم، پرسشی که اکنون مطرح می‌شود آن است که چرا پیش‌رفت مطلوب و تحول شایسته‌ای در رشد این رابطه رخ نمی‌دهد؟ علاوه بر آن‌که شاهد رکود و کندی اگر نگوییم عقب‌گرد هم هستیم.

هرچند این مسائل و پرده‌برداشتن از دلایل آن و ارائه راه‌حل‌های شایسته نیازمند مطالعه‌ای میدانی و همه‌جانبه است، اما می‌توان دلایل اصلی آن را در سه نکته به‌اختصار گزارش کرد:

نخست: پذیرفتن مبنای شخصیت دیگری و تکیهٔ مبالغه‌آمیز بر ترجیح فرهنگی بر فرهنگ دیگر به گونه‌ای که فرهنگ دوم را هجوم‌آورنده بر خود یا حداقل خود را بی‌نیاز از آن ببیند؛ زیرا فرهنگ یا هر عنصر انسانی دیگری تا هنگامی که خود را نیازمند و عامل یادگیری نبیند به ارتباط و پیوند و نزدیک‌شدن به دیگری تمایل پیدا نمی‌کند؛

دوم: ارائه‌نکردن تصویری روشن از دو فرهنگ برای طرف مقابل، به گونه‌ای که به برداشتهای نادرست و گاهی متعارض با مبانی فرهنگ دیگری و پایه‌های آن منجر می‌شود؛

برای نمونه جشن‌های ملی ایران باستان مثل عید نوروز یا جشن چهارشنبه‌سوری یا احترام به آتش و مقدس‌شمردن آن در عبادتگاه‌های زردشتی، به‌منزلهٔ نماد مقدس آفریدگار پیروان این آیین ایرانیان باستان و اقلیتی از مردمان ایران کنونی، نمونه‌ای از آداب و رسومی است که گاهی به‌منزلهٔ مخالفت با اندیشه‌ها و باورهای اسلامی نزد ایرانیان مسلمان به‌شمار می‌آید.

سوم: نگاه ابزارانگارانه و انتفاعی به فرهنگ در خدمت اهداف سیاسی و منافع آن؛ زیرا شایسته آن است که بعد فرهنگی اصل قرار داده شود و مسائل سیاسی که شاهد نوسان‌ها و تحولات است تابع آن باشد؛ زیرا عناصر فرهنگ ریشه‌دار و مسائل سیاسی در حال دگرگونی و ناپایداری است.

۴. سازوکارها و شیوه‌های اجرایی گسترش روابط فرهنگی

برای دستیابی به نتیجهٔ عملی و کاربردی در عرصهٔ تعامل فرهنگی علاوه بر مطالعهٔ نظری و ارائهٔ چهارچوب‌های تئوریک باید گاه‌های عملی و سازوکارهای اجرایی آن را نیز جست‌وجو کرد. مهم‌ترین سازوکارها برای این امر موارد ذیل است:

۱.۴ نهادسازی

نخست باید نهادهایی که متولی برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری فعالیت‌های فرهنگی‌اند تأسیس و راه‌اندازی شوند تا بتوانند براساس شاخص‌ها و ویژگی‌های مربوط به هر دو سوی این تعامل برای برنامه‌ریزی و طراحی فعالیت‌ها اقدام کنند. ممکن است چنین نهادهایی وجود داشته باشند، اما فعال‌سازی و جهت‌دهی آن‌ها در این زمینه بسیار ضروری است.

۲.۴ مرتبطسازی

هم‌اکنون نهادهای علمی و فرهنگی گوناگونی در ایران و کشورهای عربی وجود دارد که عرصه‌های فعالیتی مشابهی دارند. دانشگاه‌ها، مراکز پژوهشی و تحقیقاتی، مؤسسات هنری، مراکز نشر، و ... از نمونه‌های این نهادهای مشابه‌اند. در صورتی که بتوان ارتباط این نهادها را در فعالیت‌های مشترک برقرار کرد عرصه درخور توجهی از تعامل فرهنگی تحقق می‌یابد.

۳.۴ پروژه‌های مشترک

بازتعریف پروژه‌ها و طرح‌های مشترک فرهنگی و علمی می‌تواند، علاوه بر تبادل تجربیات و دانش‌های گوناگون بین دو طرف، به ارتباط میان فعالان و نخبگان عرصه فرهنگی و برطرف شدن احساس بیگانگی میان آنان بینجامد.

۴.۴ تفکیک میان روابط سیاسی و فرهنگی

روابط انسان به گونه‌ای درهم‌تنیده است که به دشواری می‌توان بر رابطه‌ای بدون رابطه دیگر تأکید ورزید، اما از آن‌جا که روابط سیاسی پیوسته دست‌خوش فراز و نشیب‌های مرتبط با تحولات سیاسی و قدرت است بهتر آن است که روابط فرهنگی جدا از روابط سیاسی و به دور از متأثر شدن از فضای آن باشد.

۵. نقش نخبگان و اندیشمندان در گسترش و پایدارشدن روابط فرهنگی

این گروه به دلیل محبوبیت و تأثیرگذاری مهم در دیگر قشرهای اجتماعی می‌توانند روند ارتباط، نزدیکی، و همکاری بین دو فرهنگ را هموار سازند؛ هم‌چنین براساس درکی که از خطرناکی ذوب‌شدن فرهنگی دارند، با این پدیده مقابله کنند؛ زیرا بنیان فرهنگ شرقی را با موجی گسترده و هول‌ناک از غرب‌گرایی و تهاجم فرهنگی و ابعاد زندگی انسان شرقی به‌ویژه جوانان را با سمت‌وسو بخشی آنان برای گسستن از هویت‌ها و ارزش‌ها و اصالت خود مواجه می‌بینند. فعالیت‌های نخبگان در جهت آگاهی‌بخشی به جامعه و فرهنگ‌سازی برای آن و زدودن تردیدهای ساختگی، نگاه منفی، و بهره‌ستانی از سوی دو طرف و تمرکز بر عرصه‌های مشترک نظری و کاربردی به‌منظور ایفای نقش شایسته در آن مسئولیتی است که بر عهده نخبگان و اصحاب اندیشه در عرصه دو فرهنگ نهاده شده است.

در گذشته و دوران اخیر نخبگان فراوانی در برجسته‌سازی نقش ایرانیان در شکل‌گیری فرهنگی اسلامی و نیز نقش عرب‌ها در شکوفایی تمدن اسلامی تلاش داشته‌اند؛ اگرچه ممکن است هریک از طرفین در تعیین دقیق این اثرگذاری و اثرپذیری دقت کافی نداشته باشند و مرزهای تعریف‌شده از سوی آنان از دقت کافی برخوردار نباشد، اما اصل توجه به چنین موضوعی راه تعامل و ارتباط فرهنگی به‌ویژه در سطح نخبگان را هموار می‌سازد. نمونه‌ای از آن را در آثار محمد عابد الجابری، نویسندهٔ پرکار معاصر، می‌توان یافت. او در کتاب *عقل اخلاقی عرب*، که مطالعه‌ای تحلیلی - انتقادی از ساختارهای ارزشی در فرهنگ عربی است، به عوامل رکود و توقف منظومهٔ ارزش‌های عرب پرداخته است و در آن‌جا به تأثیرپذیری فرهنگ عربی از فرهنگ فارسی می‌پردازد. هرچند در تبیین چنین گفتمانی دقت و انصاف کافی را به‌کار نمی‌بندد (جابری، ۲۰۰۷: ۱۳۲).

در سمت دیگر عبدالحسین زرین‌کوب در کتاب *دو قرن سکوت* به تأثیرات فرهنگ عربی در فرهنگ فارسی در دوره‌های گذشته به‌ویژه عصر استیلای حاکمیت امویان و عباسیان می‌پردازد، هرچند او نیز، هم‌چون محمد عابد الجابری، با اشکال نژادگرایی مواجه است (زرین‌کوب، ۱۹۹۹: ۱۰۷).

شاید نمونهٔ مناسب و مبتنی بر انصاف پژوهشی از شهید مرتضی مطهری باشد که در کتاب *خدمات متقابل اسلام و ایران* کوشیده است که با در نظر گرفتن سهم هر دو طرف در این امر نگاهی واقع‌بینانه و مبتنی بر انصاف از موضوع هم‌پوشانی فرهنگی عربی - ایرانی را ارائه کند.

شهید مطهری می‌گوید: ایرانیان اسلام را صرفاً به‌دلیل تعالیم انسانی آن نپذیرفتند، بلکه به‌دلیل مزیت‌های فکری، اخلاقی، اجتماعی، و سیاسی آن را پذیرفتند و در همین زمینه کوشش‌های ایرانیان بیش از دیگر مسلمانان و حتی عرب‌ها در گسترش اسلام در بین مردمان جهان بوده است (مطهری، ۱۳۸۴: ۱۲).

۶. نتیجه‌گیری

با مرور آنچه به‌اختصار گذشت، می‌توان دریافت که با وجود تفاوت‌ها و گوناگونی فرهنگی ایرانی و عربی، که در دوره‌هایی نیز به نوسان ارتباطی و حتی تنش سیاسی - فرهنگی ممکن است منجر شده باشد، اما هم‌چنان ظرفیت‌ها و عرصه‌هایی، که نمونه‌هایی از آن در پژوهش حاضر آورده شده است، وجود دارد که می‌توان با استفاده از آن به گسترش و تقویت دیپلماسی و روابط فرهنگی میان جامعهٔ ایران و کشورهای عربی دست یافت.

ظرفیت‌های یادشده در یک طبقه‌بندی می‌تواند در عرصه زبان، ادبیات، دین، هنر، علوم، و میراث فرهنگی باشد که با برطرف کردن موانع یادشده و بهره‌گیری از راه‌کارهای عملی هم‌چون نهادسازی، پیوندهای میان‌نهادی، پروژه‌های مشترک، و بهره‌گیری از جایگاه تأثیرگذار نخبگان به گسترش روابط فرهنگی میان جامعه ایرانی و جوامع عربی دست یافت.

منابع

- آذرشب، محمدعلی (۲۰۱۰). *وحدة الدائرة الحضارة الإيرانية العربية*، بیروت: دار التعارف للطباعة والنشر.
- ابوهیف، عبدالله (۲۰۰۱). «الغزو الثقافي والمفاهيم المتصلة به»، *مجلة النبأ*، ش ۶۳.
- لیوت، توماس استیرنس (۲۰۰۱). *ملاحظات نحو تعريف الثقافة*، ترجمه شکرى محمد عیاد، قاهره: الهيئة المصرية.
- بن نبی، مالک (۲۰۰۰). *مشكلة الثقافة*، ترجمه عبد الصبور شاهین، بیروت: دار الفكر المعاصر.
- بیهقی، علی بن زید (۲۰۰۳). *تأریخ بیهقی*، برگردان از فارسی، دمشق؛ بیروت: دار إقرأ.
- الجابری، محمد عابد (۱۹۸۳). *نحن و التراث*، بیروت: دار الطلیعة.
- الجابری، محمد عابد (۲۰۰۱). *العقل الأخلاقي العربي*، بیروت: مرکز دراسات الوحدة العربية.
- الجابری، محمد عابد (۲۰۰۸). *بین تداخل الثقافات*، بیروت: مرکز دراسات الوحدة العربية.
- الجاحظ، ابو عثمان عمرو بن بحر (۱۹۷۵). *البيان والتبيين*، تحقیق عبدالسلام محمد هارون، قاهره: مكتبة الخانجي.
- جوهری، محمد (۲۰۰۸). *الثقافات و الحضارات*، قاهره: الدار المصرية - اللبنانية.
- رایموند، ویلیامز (۱۹۸۶). *الثقافة و المجتمع*، ترجمه وجیه سمعان، قاهره: الهيئة المصرية العامة للكتاب.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۹۹۹). *دو قرن سکوت*، تهران: سخن.
- زیاده، معن (۱۹۸۷). *معالم علی طریق تحذیث الفكر العربي*، کویت: المجلس الوطنی للثقافة و الفنون و الآداب.
- العروی، عبدالله (۲۰۰۵). *مفهوم التاريخ*، بیروت: الدار البيضاء.
- عماد، عبدالغنی (۲۰۰۸). *سوسیولوجیا الثقافة*، بیروت: مرکز دراسات الوحدة العربية.
- کوش، دانی (۲۰۰۲). *مفهوم الثقافة فی العلوم الاجتماعية*، ترجمه قاسم مقداد، دمشق: اتحاد الكتاب العرب.
- محمد عارف، نصر (۱۹۹۵). *الحضارة - الثقافة - المدنية*، امریکا: المعهد العالمی للفکر الاسلامی.
- مطهری، مرتضی (۱۳۸۱). *خدمات متقابل اسلام و ایران*، تهران: صدرا.
- المناصرة، عزالدین (۱۹۹۶). *المنافقة والتقدم المقارن*، بیروت: المؤسسة العربية للدراسات والنشر.
- ناصر، ابراهیم (۱۹۸۵). *الإثنولوجيا الثقافية*، عمان: دار الكرمل.
- یلوح، رشید (۲۰۱۴). *التداخل الثقافي*، بیروت: المركز العربي للأبحاث.